

## زن در آینه اشعار مولوی\*

دکتر فاطمه محمدی / غلام رسول محسنی ارزگانی

دکترای زبان و ادبیات فارسی / محقق و نویسنده

### چکیده

زن با تکیه بر فطرت پاک و الهی خویش می‌تواند نقش کلیدی و حساسی را در نظام آفرینش ایفا کند. مولوی، با استناد به قرآن کریم و با توجه به عنایت به زندگی زنان برگزیده و الهی مانند حضرت مریم عَلَيْهَا، آسیه همسر فرعون، مادر موسی عَلَيْهِ و بلقیس نشان می‌دهد که این زنان چگونه با توکل به خداوند و تکیه بر تقوا توانستند به مقام قرب الهی دست یابند. برای دست‌یابی به ملکات انسانی فرقی میان زن و مرد نیست. زن، هم می‌تواند خود را تا مقام خلیفة‌اللهی برساند و هم نردبان عروج مرد باشد. زن نیز همچون مردان می‌تواند منازل صعود به عالم ملکوتی را طی کرده و حتی مقتدای ایشان باشد؛ اما چنانچه از این مرتبه غافل گردد، به وادی هلاکت خواهد افتاد.

کلیدواژه‌ها: زن، مولوی، مقام قرب الهی.

## مقدمه

«الحمد لله المتجلّی لخلقه بخلقه.» (نهج البلاغه، خ ۱۰۸)

هر موجود، مظهر نامی از نام‌های الهی است. عنوان «تجلّی» از لطیف‌ترین تعبیرهای معنوی است که قرآن کریم و عترت از آن یاد کرده است. تجلّی دارای مراتب گوناگونی است؛ گاهی مایهٔ موت و زمانی مایهٔ حیات می‌گردد. همان‌گونه که مردن تجلّی اوست، زنده کردن نیز تجلّی او خواهد بود. و مناسب‌ترین تعبیر در جهان امکان، عبارت «آیت» به معنای علامت و نشانه است که هر موجود به تمام ذات و صفت و فعل خود نشانهٔ خدای بی‌نشان است. انسان چون از خود چیزی ندارد، می‌تواند مظهر یکی از اسماء الهی قرار گیرد. بر این اساس، ظهور اسماء الهی بر مرد و زن بوده که از این حیث تفاوتی میان ذکوریت و انوئیت نخواهد بود. از این رو، هر کمالی از مبدأ فاعلی تجلّی نموده و در مبدأ قابلی مرد و زن نمی‌شناسد. هر موجودی که قابلیت مظهریت را دارا باشد در آن ظهور می‌کند. تمام زن‌ها از لحاظ گوهر هستی و از اصل مبدأ قابلی همتای مردانند و خلقت هیچ زنی جدای از خلقت مرد نبوده است. و در این توانایی میان انسان اول و انسان‌های بعدی فرقی نیست، چنان‌که در جهت خلقت، فرقی بین اولیا و دیگران نمی‌باشد. اما در باب امتیازات انسانی هیچ‌گونه انوئیت و ذکوریت دخالت ندارد، چنان‌که وجود مبارک فاطمه علیها السلام دارای امتیازهای فراوانی است که در غیر مردان و حتی در بعضی انبیا و اولیا یافت نمی‌شود.

بدین روی، وقتی بحث پیرامون خلافت الهی مطرح می‌شود، بسیاری از بزرگان بر این باورند که مقام خلافت اشاره به مقام انسانیت است، نه مربوط به

شخص. کلمه «آدم» وقتی که به شخص مربوط نشد، به صنف خاص هم اختصاص ندارد و منزله از هرگونه جنس و نوع است. از این رو، جنس مرد و زن هیچ‌گونه نقشی ندارد، بلکه در حقیقت قابلیت‌ها مظهر کمال خواهند بود. اندیشه عرفانی و اشعار فارسی مولانا بلخی درباره زن و نیز اندیشه سایر عرفا متأثر از فرهنگ قرآنی است.

### شخصیت معنوی زن در اشعار مولانا

مولانا بلخی، حقیقت درونی خود را در آینه شعر ظاهر کرده است. از این میان، دیدگاه او درباره زن می‌تواند به نوعی نشان‌دهنده تلقی عرفانی و معنوی از زن با ایمان باشد. اغلب تمثیل‌های وی به نمادپردازی ختم می‌شود. او به معرفی زنانی پرداخته که در ادیان توحیدی از آنها نام برده شده است؛ زنانی که آوای توحیدی را آموزه جان خود نموده و در خود تحقق بخشیده‌اند. علاوه بر آن، به لحاظ ویژگی خاص که داشته‌اند برتر از دیگر زنان بوده و از بسیاری مردان نیز بالاتر قرار گرفته‌اند. در ذیل، به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌گردد.

#### ۱. مریم، درس آموز مردان و زنان

مولانا، در میان زنان ممتاز و مشهور به حضرت مریم علیها السلام توجه خاص و نگاه ویژه‌ای دارد. در مثنوی و دیوان شمس، کراراً از او نام برده شده و به نام نیک وی اشاره گردیده است. مریم علیها السلام بر اثر زهد و عبادت شایستگی‌های روحی پیدا کرد؛ فرشته وحی بر او ظاهر شد و وجودش زمینه ظهور معجزه الهی و تولد مسیح

گشت؛ مسیحی که خود برتر از عالم جسم و دنیا بود.

مولوی در دیوان شمس چنین می‌گوید:

فریاد که آن مریم رنگی دگر است این دم

فریاد کزین حالت فریاد نمی‌دانم

مولوی در دفتر دوم مثنوی، از تولد حضرت مسیح علیه السلام، که جان جانان بود،

این‌گونه پرده برمی‌دارد:

همچو مریم جان از آن آسیب جیب حامله شد بر مسیح دلفریب

آن مسیحی نه که بر خشک و تر است آن مسیحی کز مساحت برتر است

پس ز جان جان چو حامل گشت جان از چنین جانی شود حامل جهان

پس جهان زاید جهان دیگری این حشر را وانماید محشری

(مولوی، ۱۳۶۰، دفتر دوم، ب ۱۱۸۴ به بعد)

مریم علیه السلام در عفاف و پاک‌دامنی تا جایی الگوی نمونه است که قرآن از آن به

خوبی یاد کرده و در این الگو، سرمشق زنان عالم و تاریخ است. مولانا، لحظه ظاهر

شدن فرشته الهی بر مریم علیه السلام را هنرمندانه و با شیوه‌ای خاص به تصویر می‌کشد

تا پیام خود را در خصوص عفاف و پاک‌دامنی آن بانوی گرامی به بهترین وجه به

خوانندگان منتقل کند. وی می‌گوید: «روح القدس در پیکره مرد جوان در خلوت بر

مریم ظاهر می‌شود؛ با زیبایی خاص و غیرقابل توصیف، که اگر یوسف او را

می‌دید، از حیرت دیدارش مانند زنان مصری دست می‌برد. او (فرشته الهی)

ناگهان در مقابل مریم علیه السلام آشکار می‌گردد، همچون گلی که از زمین می‌روید، و یا

همچون خورشیدی که از شرق سر در می‌آورد. مریم علیه السلام در آن لحظه عریان

سرگرم شست‌وشو است. از دیدن او که نمی‌داند کیست لرزه بر اندامش می‌افتد. چون ماهی که از آب به خشکی افتاده باشد از فساد مضطرب و هراسان می‌گردد و در عین بی‌پناهی به خدا پناه می‌برد. از این پس مریم علیها السلام فقط سرمشق زنان نیست، بلکه انسان کامل و اسوه است که باید همه مردان و زنان به او تأسی بجویند.»

مولوی می‌کوشد تا پیام خود را در خصوص عفاف و پاک‌دامنی آن بانوی بزرگوار به بهترین حالت و زیباترین کلمات بیان کند و به ویژه بر این نکته تأکید دارد که پناه بردن به حق و چنگ زدن به ریسمان الهی موجب امان آدمی در زندگی دنیوی و اخروی می‌شود و هنگام مرگ نیز دست‌گیری می‌کند. مولوی در بیان این مطلب چنین می‌سراید:

دید مریم صورتی بس جان‌فزا	جان‌فزایی دل‌ربایی در خدا
پیش او بررست از روی زمین	چون مه و خورشید آن روح الامین
از میان بررست خوبی بی‌نقاب	آنچنان کز شرق روید آفتاب
لرزه بر اندام مریم اوفتاد	کو برهنه بود و ترسید از فساد
صورتی که یوسف ار دیدی عیان	دست از حیرت بریدی چون زنان
گشت بی‌خود مریم و در بی‌خودی	گفت بجهم در پناه ایزدی
زانکه عادت کرده بود آن پاک جیب	در هزیمت رخت بردن سوی غیب
چون جهان را دید ملکی بی‌قرار	حازمانه ساخت زان حضرت نثار
از پناه حق حصاری به ندید	یورتگه نزدیک آن دژ برگزید
چون بدید آن غمزه‌های عقل‌سوز	که ازو می‌شد جگرها تیردوز

شاه و لشکر حلقه در گوشش شده      خسروان هوش بی‌هوشش شده  
زهره نی مر زهره را تا دم زند      عقل کلش چون ببیند کم زند  
(همان، دفتر سوم، ص ۵۶۶-۵۶۹، بیت ۳۷۰۰ به بعد)

گفت روح‌الامین مریم را که من رسول حقم به تو، آشفته مشو و پنهان مشو از  
من، که فرمان این است:

بانگ بر وی زد نمودار کرم      که امین حضرتم از من مرم  
از سرافرازان عزت سرمکش      از چنین خوش‌محرمان خود درمکش  
این همی‌گفت و ذباله نور پاک      از لبش می‌شد پیایی بر سماک  
از وجودم می‌گریزی در عدم      در عدم من شاهم و صاحب علم  
مریما بنگر که نقش مشکلم      هم هلالم هم خیال اندر دلم  
من چو صیح صادقم از نور رب      که نگردد گرد روزم هیچ شب  
هین مکن لاحول عمران زاده‌ام      که ز لاحول این طرف افتاده‌ام  
مر مرا اصل و غذا لاحول بود      نور لاحولی که بیش از قول بود  
تو همی‌گیری پناه از من به حق      من نگاریده پناهم در سبق  
آن پناهم من که مخلصهات بود      تو اعوذ آری و من خود آن اعوذ  
(همان، دفتر سوم، بیت ۳۷۶۹، ص ۵۶۹)

مولانا در بیان تکریم و تمجید مریم علیها السلام وجود او را واسطه قرار می‌دهد و به  
این مطلب می‌پردازد که پناه بردن به حق تأثیرات بسیاری در زندگی دنیوی و  
اخروی و هنگام مرگ انسان دارد.

مریم علیها السلام حامله نور خدا بود (مولوی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۸۷): چون در هنگام وضع

حمل، به اعجاز الهی آب از زیر پایش روان گشت و خرماي تازه از درخت خشکیده به زمین ریخت. ماجرای مریم علیها السلام یک ماجرای عادی نبود، بلکه مریم جانش را شایسته این عنایت خاص الهی کرده بود که از عالم غیب برای او میوه تازه می آمد. سپس مولانا می گوید:

تو هم بیرون رو از چرخ و زمین زود

که تا بینی روان از لا مکان آب

از آن نخل است خرماهای مریم

نه ز اسباب است و زین ابواب آن آب

(همان، ج ۱، ص ۱۷۹)

مولانا می گوید: یکی از راههای بنیادین عرفا اعتماد و اطمینان کامل به خداوند است و این نعمت‌های غیر مترقبه‌ای که برای مریم می رسید از وثوق و اعتماد کامل مریم علیها السلام به حق بود. در فیه ما فیه آمده: «ذکریا هر روز او را طعامی می آورد، در گوشه مسجد جنس آن آنجا می یافت. گفت: ای مریم، آخر وصی تو منم، این از کجای آمدی؟ گفت: چون محتاج طعام می شوم و هر چه می خواهم حق می فرستد. کرم و رحمت او بی نهایت است و هر که بر او اعتماد کرد هیچ ضایع نشد.» (بلخی، ۱۳۶۲، ص ۱۷۴)

باز مولانا، در مثنوی می گوید: یکی از راههای تعالیم عرفا اظهار نیاز و احتیاج به درگاه خداوند از روی اضطراب است. اگر بنده سراپا نیاز از روی اضطراب از خدا چیزی بخواهد، هر چند در ظاهر محال به نظر آید، حتماً احتیاجش برطرف می شود. نمونه کامل آن حضرت مریم علیها السلام است. او که سراپا درد و نیاز و اضطراب

بود، در حالی که به ناپاکی متهمش کرده بودند، لطف خداوند به مصداق ﴿أَمَّنْ  
 يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...﴾ نیاز او را برطرف کرد و طفل نوزاد او در آغوشش به سخن آمد و  
 دهان به حقایق باز کرد و پاسخ گفت:

آن نیاز مریمی بودست و درد	که چنان طفلی سخن آغاز کرد
جزو او بی او برای او بگفت	جزو جزوت گفت دارد در نهفت
دست و پا شاهد شوندت ای رهی	منکری را چند دست و پا نهی
ور نباشی مستحق شرح و گفت	ناطقه ناطق تو را دید و بخت
هر چه روید از پی محتاج رست	تا بیابد طالبی چیزی که جست
حق تعالی گر سموات آفرید	از برای دفع حاجات آفرید
هر کجا دردی، دوا آنجا رود	هر کجا فقری، نوا آنجا رود
آب کم جو تشنگی آور به دست	تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا نگرید طفلک نازک گلو	کی روان گردد ز پستان شیر او
حاجت تو کم نباشد از حشیش	آب را گیری سوی او می کشیش
گوش گیری آب را تو می کشی	سوی زرع خشک تا یابد خوشی
زرع جان را کش جواهر مضمربست	ابر رحمت پر ز آب کوثرست
تا سقاهم ربهم آید خطاب	تشنه باش الله اعلم بالصواب

(مولوی، ۱۳۶۰، دفتر ۳، ب ۳۲۰۴ به بعد)

نکته دیگر اینکه در اندیشه مولانا، حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ تنها یک زن متقی و  
 پارسا نیست، بلکه به عنوان یک انسان کامل و متبلور و متجسم به فضایل معنوی  
 است که سرمشق سالکان اعم از زن و مرد می باشد؛ و در عین اینکه او مادر پیامبر



اولوالعزم بود که این خود بخشی از منزلت و کمال اوست. مولانا به مریدان و صاحبان عقل سلیم این‌گونه اشاره دارد:

شیر جان زین مریمان خور چون که زادهٔ ثانیئی

تا چو عیسی فارغ آیی از بنین و از بنات

با مطلع:

چون نداری تاب دانش چشم بگشا در صفات

چون نبینی بی‌جهت را نور او بین در جهات

حوریان بین نوریان بین زیر این ازرق تُتُق

مسلمات مؤمنات قانتات تائبات

جان کهنه می‌فشان و جان تازه می‌ستان

در فقیری می‌خرام و می‌ستان زیشان زکات

(مولوی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۵، غزل ۳۸۶)

صدیقه بودن حضرت مریم علیها السلام: بیان مولانا، که می‌گوید: حضرت مریم علیها السلام فرشته

الهی را دید و حرف او را تصدیق نمود و آن را باور کرد، مضمون این آیه کریمه

است که خداوند فرمود: ﴿أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾ (مائده: ۷۵) یعنی: حضرت عیسی علیها السلام دارای

مادری بود که سخن فرشته را تصدیق کرد. و حضرت مریم علیها السلام این قابلیت را در

اثر رکوع و سجود و خضوع به دست آورد: ﴿وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ

الْقَانِتِينَ﴾ (مریم: ۱۲)

علت صدیقه بودن حضرت مریم علیها السلام، آن است که او، هم اخباری را

که دیگران باور داشتند تصدیق کرد و هم حقیقتی را که در نظر آنان

استبعاد داشت. به همین دلیل بود که دهان به تهمت وی گشودند. و آن صدیقه بزرگوار پس از دیدن فرشته الهی، به گفتار او اطمینان پیدا کرد و علامت نطلبید. از اینجاست که سر صدیقه بودن حضرت مریم به خوبی تبیین می‌گردد. مولانا شبهه برتری مریم را بر حضرت زکریا علیه السلام مطرح می‌کند و می‌گوید: زکریا با اینکه نبی بود، بشارت الهی را بدون علامت و نشانه قبول نکرد و عرض کرد: ﴿رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً﴾ (آل عمران: ۴۱ / مریم: ۱۰) البته این کار حضرت زکریا از روی شک نبود، بلکه برای باز یافتن به مقام طمأنینه بود؛ همچنان که در انبیای دیگر نیز نمونه‌هایی وجود دارد. بنابراین، صدیقه بودن و مقام والای حضرت مریم، هیچ‌گونه نقضی بر دیگران وارد نخواهد کرد. مولانا، در بیان شعری خود از این مطلب سخن می‌گوید.

## ۲. مادر یحیی علیه السلام و کرامت

یکی دیگر از زنان نمونه که مقامات معنوی را کسب نمود و وجودش شایستگی ظهور معجزه الهی را پیدا کرد، خاله حضرت مریم «مادر حضرت یحیی علیه السلام» است. او نیز همزمان با حاملگی مریم، در سنین پیری و یائسگی به تقدیر الهی باردار شد و پیامبر عظیم‌الشانی را به دنیا آورد. مولانا در داستان مادر حضرت یحیی علیه السلام می‌گوید: مادر یحیی چون با مریم روبه‌رو می‌شد، جنین او در شکم، به جنین مریم سر کرنش و خضوع فرود می‌آورد. وی این امر خارق‌العاده را به فراست دریافت و به مریم خیر داد که در درون او پیامبر اولوالعزم است. مریم گفت: من در شکم، سجده طفل خود را حس کرده‌ام:

مادر یحیی به مریم در نهفت  
بیشتر از وضع حمل خویش گفت  
که یقین دیدم درون تو شه است  
که اولوالعزم و رسول آگه است  
چون برابر اوفتادم با تو من  
کرد سجده حمل من اندر زمن  
این چنین مر آن جنین را سجده کرد  
کز سجودش در تنم افتاد درد  
گفت مریم من درون خویش هم  
سجده دیده زین طفل اندر شکم  
(مولوی، ۱۳۶۰، دفتر دوم، ب ۳۶۰۰ به بعد)

مولانا، پس از طرح این موضوع، ماجرای اشکال مقدر را پیش می‌آورد که چگونه مادر یحیی مریم را دید، در حالی که مریم علیها السلام بعد از آنکه حامله شد به شهر بازگشت، تا اینکه فارغ شد. سپس این‌گونه پاسخ می‌دهد و می‌گوید: آنکه اهل خاطر باشد، هر چه در آفاق غایب است، او را حاضر می‌بیند و با چشم بسته هم می‌تواند دوست را ببیند.

ابلهان گویند کین افسانه را  
خط بکش زیرا دروغ است و خطا  
مریم اندر حمل جفت کس نشد  
از برون شهر او واپس نشد  
از برون شهر آن شیرین فسون  
تا نشد فارغ نیامد خود برون  
چون بزادش آنگهانش بر کنار  
بر گرفت و برد تا پیش تبار  
مادر یحیی کجا دیدش که تا  
گوید او را این سخن در ماجرا  
مولوی در جواب اشکال ایشان می‌گوید:

این بداند کانک اهل خاطرست  
غایب آفاق او را حاضرست  
پیش مریم حاضر آید در نظر  
مادر یحیی که دورست از بصر

آن مادران بزرگوار نیز به فراست این حقیقت را دریافته بودند که حامل چه انسان‌هایی هستند. این کرامت را اگر با معجزه‌ای که در مردان پیش می‌آید مقایسه نماییم نتیجه ظریف و جالبی خواهد داشت. معجزه مردان غالباً بیرون از خودشان پیش می‌آید، همانند طوفان نوح، ناقه صالح، آتش ابراهیم و مانند آن - گرچه معجزه مردان با معجزه زنان قابل مقایسه نیست و معجزه زنان اندک است - ولی این دو مادر و بانوی بزرگوار در آن شرایط به نحوی قابلیت آن را پیدا کردند تا معجزه الهی در وجودشان ظهور یابد.

از شخصیت معنوی زن و مقام والای او در فرهنگ وحی به عظمت یاد شده است و اختصاص به قرآن ندارد. در انجیل، تورات و صحف ابراهیم ع نیز این مسئله مطرح بوده است. اگر مردان جزو اولیای الهی قرار گرفته و در زمره صالحان و صدیقین قرار داشته‌اند زنان نیز از این‌گونه عظمت برخوردار بوده‌اند. مقام طمأنینه و یقین، نتیجه تهذیب نفس و تزکیه دل و جان است و این راهی است که جامع بین مرد و زن است. نتیجه تهذیب آن است که انسان را با ماورای طبیعت مأنوس و از اهل شهود گرداند. بنابراین، اگر راه باز است و منحصر به مردان هم نیست، پس هیچ‌گونه استبعادی ندارد که مادر یحیی، جنین حضرت مریم را از فاصله دور به طریق شهودی ببیند و این پیشامد را به او بشارت دهد:

فیض روح القدس ار بار مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

(حافظ)

### ۳. مادر موسی، محل وحی الهی

تصور عموم و اندیشه ظاهر بر آن است که همیشه پیامبران محل وحی بوده‌اند و وحی هم بر ایشان، که همگی مرد بوده‌اند، نازل شده است. اما قرآن کریم سخن از آن دارد که بر زن هم وحی نازل شده است.\* در داستان شعری مولانا نیز درباره مادر حضرت موسی علیه السلام آمده است: خداوند به مادر حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که فرزندی را به دریا بیندازد و امیدوار باش و شیون مکن که او را به تو باز می‌گردانم. البته مولانا چنین آورده است که در ابتدا به مادر موسی وحی آمد که او را به تنور بیندازد و فرمان به دریا انداختن دومین وحی بود که به وی شد. هرچند قرآن کریم به این مطلب اشاره‌ای ندارد، ولی در قصص قرآن (ص ۲۰) این ماجرا مطرح شده است. مولانا، نحوه به آتش انداختن و سپس به دریا انداختن موسی علیه السلام را این‌گونه آورده است:

وحی آمد سوی زن ز آن با خبر که ز اصل آن خلیل است این پسر  
زن به وحی انداخت او را در شرر بر تن موسی نکرد آتش اثر  
باز وحی آمد که در آبش فکن روی در امید دار و مو مکن  
(مولوی، ۱۳۶۰، دفتر چهارم، ب ۹۵۰ به بعد)

اما قرآن کریم به دور از پندار انسان‌ها سه زن نمونه را نام می‌برد که از حریم حق دفاع کردند. در حالی که پندار انسان‌ها بر این است که ایستادن در برابر ظلم و ستم در شأن مردان است. این سه زن یک فرستاده الهی را از کشته شدن به

---

\* ﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ﴾ (طه: ۳۸ و ۳۹ / قصص: ۷-۱۳).

دست فرعون نجات دادند. خداوند آنها را وسیله تربیت و نجات حضرت موسی علیه السلام قرار می‌دهد و به عنوان الگو از آنان یاد می‌کند. این سه زن عبارت بودند از: مادر حضرت موسی علیه السلام، خواهر موسی علیه السلام و آسیه زن فرعون. خداوند به مادر موسی علیه السلام فرمود: بچه را به دریا بینداز؛ به خواهر موسی علیه السلام نیز دستور داد: جعبه را دنبال کن و در پایان راه، به آسیه زن فرعون الهام بخشید که بگو: ﴿لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾ (قصص: ۹) در نتیجه، عملکرد اسرارآمیز این سه زن، زمینه رشد و تربیت حضرت موسی علیه السلام را فراهم کرد تا بساط ظلم فرعون برچیده شد.

#### ۴. آسیه، مشتاق هدایت فرعون

زن در باب تربیت فرزند مظهر ربوبی خداوند است؛ همان‌گونه که مادر نقش مؤثر در تربیت فرزند دارد، که نشانه لطف خداوند است:

مادران را دأب من آموختم چون بود لطفی که من افروختم  
زن در باب تربیت و هدایت شوهر به سوی حق نیز سهم بسزایی دارد.  
مولانا، در این داستان می‌گوید: پس از آنکه حضرت موسی علیه السلام فرعون را به توحید و یگانه‌پرستی دعوت کرد، فرعون آن را با همسرش در میان گذاشت. و پس از آن، به خوبی نشان داد که آسیه از چه راه‌های عاطفی وارد شد تا فرعون را متقاعد کند که پیام حضرت موسی علیه السلام را قبول کند. و در این راه، در نهایت پافشاری به فرعون می‌گوید: هیچ می‌دانی چه وعده‌ای به تو رسیده و خداوند از ابلیسی چون تو تفقد کرده است؟ اگر این دعوت به گوش خورشید

می‌رسید، در پی اجابت آن سرنگون به زیر می‌آمد. مولانا در بیان این مطلب چنین می‌سراید:

باز او گفت این سخن با آسیه

گفت جان افشان برین ای دل سیه

بی‌عنایت‌هاست متن این مقال

زود دریاب ای شه نیکو خصال

وقت کشت آمد زهی پرسود گشت

این بگفت و گریه کرد و گرم گشت

برجهید از جا و گفتا بخ لک

آفتابی تاج گشت است ای کلک

عیب کل را خود بپوشاند کلاه

خاصه چون باشد کله خورشید و ماه

هم در آن مجلس که بشنیدی تو این

چون نگفتی آری و صد آفرین

این سخن در گوش خورشید ار شدی

سنگون بر بوی این زیر آمدی

هیچ می‌دانی چه وعده است و چه داد

می‌کند ابلیس را حق افتقاد

چون بدین لطف آن کریمت باز خواند

ای عجب چون زهره‌ات بر جای ماند

زهرهات ندردید تا زآن زهره است

بودی اندر هر دو عالم بهره است

غافلی هم حکمت است و این عمی

تا بماند لیک تا این حد چرا

غافلی هم حکمت است و نعمت است

تا نپرد زود سرمایه ز دست

لیک نی چندانک ناسوری نشود

زهر جان و عقل رنجوری نشود

(مولوی، ۱۳۶۰، دفتر چهارم، ب ۲۵۹۷-۲۶۱۰)

مولوی در این حکایت نکات ظریفی را در ایمان آوردن به خداوند بیان می‌دارد. وقتی فرعون، با همسر خود آسیه درباره ایمان آوردن به خدای موسی علیه السلام مشورت می‌کند، آسیه با شادی تمام برمی‌جهد و او را تشویق می‌کند. وی گوید: چرا همان لحظه که او ایمان را بر تو عرضه داشت، این کار را نکردی تا بهره دو جهان نصیب گردد و چگونه توانستی برجای خود بمانی و زهرهات ندردید؟ آن زهره‌ای که برای خدا پاره شود، همچون شهیدان از نعمت دو جهان برخوردار می‌گردد:

زهره‌ای کز بهره حق بردرد چون شهیدان از دو عالم برخوردار

(همان، دفتر چهارم، ب ۲۶۰۶)

ولی این تلاش آسیه به جایی نرسید؛ چرا که فرعون با مشاور نادان خود همامان مشورت کرد و همامان او را از این راه باز داشت.



خرمن فرعون را بر باد داد      هیچ شه را اینچنین صاحب مباد  
لقمه دولت رسیده تا دهان      از گلوی او بریده ناگهان

(همان، دفتر چهارم، ب ۲۷۷۱ به بعد)

به هر حال، کوشش آسیه برای نجات فرعون، یک شیوه تبلیغی و تربیتی ظریفی است که در قالب تمثیل‌ها و حکایت‌ها بیان شده.

قرآن کریم، از زن فرعون به عنوان نمونه یاد کرده و او را از جمله شایستگان به شمار آورده است. آنچه جوهره اصلی ایمان را در توحید و یگانه پرستی ظهور می‌دهد، آگاهی او از مسئله تولی و تبری است؛ یعنی با چه کسی دوست و با چه کسی دشمن باشد. و دیگر اینکه آسیه شاهد ایمان را چشیده بود و آن را با فرعون نیز در میان گذاشت. آسیه به فرعون می‌گوید: تو با یک گل که می‌خریدی، گلزار را عوض می‌گرفتی و اگر یک دانه می‌دادی، درختستان را به جای آن می‌ستاندی؛

خود که یابد اینچنین بازار را      که به یک گل می‌خری گلزار را  
دانه‌ای را صد درختستان عوض      حبه‌ای را آمدت صد کان عوض  
کان لله دادن آن حبه است      تا که کان الله له آید به دست

(مثنوی، دفتر چهارم، ب ۲۶۵۲ به بعد)

مولوی سپس مثال قطره‌ای را می‌آورد که وقتی به دریا می‌پیوندد، اگرچه در ظاهر فانی شده، ولی در حقیقت بقا یافته است. انسان نیز با ایمان آوردن به خداوند، هستی دائم یافته است.

هین بده ای قطره خود را این شرف      در کف دریا شو ایمن از تلف

خود کرا آید چنین دولت به دست      قطره را بحری تقاضاگر شدست  
الله الله زود بفروش و بخر      قطره‌ها ده بحر پر گوهر بپر  
الله الله هیچ تأخیری مکن      که ز بحر لطف آمد این سخن  
(همان)

لطف اندر لطف این کم می‌شود      کاسفلی بر چرخ هفتم می‌شود  
هین که یک بازی فتادت بوالعجب      هیچ طالب این نیابد در طلب  
(همان)

فرعون می‌گوید: باید با وزیر خود مشورت کنم و نتیجه آن می‌شود که شد:  
گفت با هامان بگویم ای ستیز      شاه را لازم بود رأی وزیر  
گفت با هامان مگو این راز را      کور کمپیری چه داند باز را  
(همان)

مولوی در اینجا هامان را به آن پیرزنی تشبیه می‌کند که باز سلطان را یافت و  
ناخن و منقار و پرش را از روی دوستی و نادانی برید:  
نخوت شاهی گرفتش جای پند      تا دل خود را ز بند پند کند  
که کنم با رأی هامان مشورت      کوست پشت و قطب مقدرت  
عرق جنسیت چنانش جذب کرد      کان نصیحت‌ها به پیشش گشت سرد  
کافران هم جنس شیطان آمده      جانشان شاگرد شیطان آمده  
زانکه هر بدبخت خرمن سوخته      می‌نخواهد شمع کس افروخته  
(همان)

ماجرای آسیه (همسر فرعون) که در قرآن کریم آمده، به خوبی آشکار

می‌کند که او چه دردی داشت و با چه کسی سوز دلش را در میان می‌گذاشت. آسیه به خداوند این‌گونه بیان می‌دارد: «پروردگارا، نزد خود در بهشت برای من خانه بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات بخش و مرا از دست ستمگر برهان.» (تحریم: ۱۱)

زن فرعون، سمبل انسانیت، الگوی شرافت و نمایی از موحد خالص و خداجوست؛ زیر او در خانه‌ای به یاد توحید و یگانگی است که نه تنها در آنجا یادی از خدای یکتا نیست، بلکه صاحبش به دشمنی با یکتاپرستی برخاسته و در مقام ستیزه‌گری با آن پرداخته بود؛ چرا که فرعون خود را پروردگار بزرگ‌تر مردم می‌دانست: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾ (نازعات: ۲۴) و برای ایشان خدایی غیر از خود نمی‌شناخت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ (قصص: ۳۸)

علت شایستگی دیگر آسیه این است که او در مناجاتش با خدا، تنها نجات از فرعون و عمل او را طلب نمی‌کند، بلکه بعد از این نجات، جوار رحمت ابدی او (بهشت) را می‌خواهد. از طرفی، او با کمال آسایش و راحتی در کاخ فرعون زندگی می‌کند؛ ولی این آسایش، در آن فضای تاریک جهل، با روح یکتاپرستی و عشق توحیدی او سازگاری ندارد. از این روست که از آن برائت می‌جوید. قرآن کریم از او به عنوان الگوی نمونه، اعم از مرد و زن مؤمن، یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ...﴾ (تحریم: ۱۱) یعنی: زن فرعون الگویی برای همه کسانی است که ایمان آورده‌اند.

## ۵. بلقیس و مدیریت سالم

مدیریت اجتماعی و آیین حکومتی صحیح یکی از اصول اساسی زندگی بشری است؛ زیرا زندگی سالم که به دور از هرگونه دغدغه‌های اجتماعی بوده و امنیت و آسایش جامعه را به دنبال داشته باشد، نشأت گرفته از مدیریت صحیح و سالم است. جامعه در سایه مدیریت صحیح و سالم است که به کمال رسیده و سعادت خود را درمی‌یابد.

مولانا، از میان قصه‌های قرآنی، به داستان ملکه سبأ پرداخته و به نمونه‌هایی از مدیریت سالم او اشاره کرده است. مدیریت صحیح بلقیس بیانگر عقل سلیم او می‌باشد. پس از آنکه حضرت سلیمان علیه السلام نامه‌ای به او فرستاد و او را به یکتاپرستی دعوت نمود، او بدون اینکه واکنش بی‌جا از خود نشان دهد و دعوت نامه حضرت سلیمان علیه السلام را منافی با مقام خود بداند، از راه صحیحی وارد شد و آن را با مشاورانش در میان گذاشت. وی سپس از راهی وارد می‌شود تا حقانیت حضرت سلیمان را آزمایش نماید تا بفهمد آیا واقعاً وی فرستاده خداست که او را به یکتاپرستی می‌خواند، یا اینکه از حقیقت برخوردار نبوده و چشم طمع به قدرت و حکومت او دارد. برای روشن شدن حقیقت، در مرحله اول هدایایی برای حضرت سلیمان فرستاد تا بداند واکنش او چگونه است؛ اگر هدایا را پذیرفت و خوشحال شد، معلوم می‌شود که دعوت او برای یکتاپرستی نبوده، بلکه برای طمع‌ورزی‌های دنیایی بوده است. در این صورت، باید با تدبیر دیگری وارد کار شود. وقتی که هدایا به دست حضرت سلیمان علیه السلام می‌رسد، نه تنها از آن استقبال نمی‌کند، بلکه به فرستاده بلقیس می‌فهماند که اهل این‌گونه کارها نیست و

به او می‌گوید: اگر شما از این‌گونه هدایا لازم داشته باشید، بهتر از آن را به شما خواهیم داد. پس از این ماجرا بود که بلقیس به حقیقت رسید و او را فرستادهٔ یکتا دانست و بر آن شد که نزد حضرت سلیمان برود.

از اینجاست که مولانا می‌گوید:

رحمت صد تو بر آن بلقیس باد      که خدایش عقل صد مژده بداد  
هددی نامه بیاورد و نشان      از سلیمان چند حرفی با بیان  
خواند او آن نکته‌های باشمول      با حقارت ننگرید اندر رسول  
چشم هدهد دید و جان عنقاش دید      حس چو کفی دید و دل دریاش دید

(همان، دفتر دوم، ب ۱۶۱۵ به بعد)

مولوی در اینجا به این نکته اشاره دارد که کافران چون چشم حس داشتند پیامبر اکرم ﷺ را انکار کردند:

عقل با حس زین طلسمات دو رنگ      چون محمد با ابوجهلان بجنگ  
کافران دیدند احمد را بشر      چون ندیدند از وی آن شق القمر  
خاک زن در دیدهٔ حس بین خویش      دیدهٔ حس دشمن عقل است و کیش  
دیدهٔ حس را خدا اعماش خواند      بت پرستش گفت و ضد عاش خواند  
زانک او کف دید و دریا را ندید      زانک حالی دید و فردا را ندید

(همان)

مولوی انسان‌ها را به حق‌جویی و حق‌خواهی دعوت می‌کند تا بتوانند همچون بلقیس دل و جان بینا و بصیر داشته باشند و با حقارت به سلیمان زمان نگاه نکنند:

ذره ز آن آفتاب آرد پیام      آفتاب آن ذره را گردد غلام

قطره‌ای کز بحر وحدت شد سفیر      هفت بحر آن قطره را باشد اسیر  
گر کف خاکی شود چالاک او      پیش خاکش سر نهد افلاک او

(همان)

عقل مرده در بیت مولانا، حکایت از مضمون حدیثی دارد که از انسان جاهل و بی‌تدبیر به مرده یاد کرده است: «العاقل احياء بين الاموات» (محمد الحسن بن المرتضی، ۱۳۳۹ ش، ج ۲، ص ۲۶۷)

و کلمه «صد» نشانه کثرت است؛ یعنی چه بسیار انسان‌هایی که از عقل سلیم برخوردار نبوده و تدبیر عاقلانه نداشته‌اند. و صد رحمت بر بلقیس باد که از راه عقل وارد شد و عمل عاقلانه از خود برجا گذاشت. و دیگر اینکه، ستایش عقل بلقیس از اینجا پیداست که در محدوده حواس ظاهری گرفتار نشد و در هدُهد، حقیقت را فراتر از ظاهر دریافت.

امام خمینی علیه السلام که خود از سالکان وارسته و عاشق کوی وصال حق بود، با ریاضت‌های صحیح انسانی به حقیقت رسید؛ محبوب خود را دریافت و به او ایمان آورد. مقام‌ها و نام و نشان‌های دنیا مسیر او را منحرف نکرد، تا اینکه با کمال اطمینان به سوی حق شتافت. او رسیدن به این آرزوی عاشقانه را به کار رسیدن بلقیس و بارگاه حضرت سلیمان تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

گر بار عشق را رضا می‌کشی چه باک      خاور بجا نبود و یا باختر نبود  
بلقیس‌وار گر سوی عشقش نمی‌روم      ما را به بارگاه سلیمان گذر نبود

(امام خمینی، ۱۳۷۲، غ: ۶۹)

نامه حضرت سلیمان علیه السلام که وعده‌اش با وعید آمیخته بود و تهدیدش با نوید

همراه بود، به ملکه سبأ رسید. او برای پذیرش حق آماده شد، در حالی که آن زن قدرتش از سلاطین دیگر کمتر نبود. حضرت سلیمان عليه السلام قبلاً نامه‌هایی به سلاطین مرد فرستاده بود. اما او عاقل‌تر از مردان عمل کرد و بعد از رسیدن نامه آن را با احترام و کرامت قبول کرد و با مشاوران خود در میان گذاشت و به آنان گفت: ما از نظر مسائل سیاسی و قدرت نظامی کمبودی نداریم و قدرتمندیم و تصمیم‌گیری با شماست و شما مسئول کشورید. (نمل: ۲۳) با این تصمیم، تدبیر صحیح و عقل سلیم ملکه سبأ آشکار می‌گردد. وی راه عاقلانه‌ای را در پیش می‌گیرد که پیش از آن هیچ کس از این مسیر نرفته و از این تدبیر، قبل از او کسی استفاده نکرده است.

سرانجام بلقیس راهی بارگاه حضرت سلیمان عليه السلام شد و پس از مناظره و مباحثه با او، گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (نمل: ۴۴)؛ خدایا، من از اینکه تو را نپرستیدم به خودم ستم کردم و من همراه سلیمان به کوی تو می‌آیم. عقل سلیم بلقیس بعد از اینکه ایمان آورد، باز هم آشکار گردید و عاقلانه سخن گفت. وی گفت: من همراه سلیمان به سوی تو می‌آیم. او نگفت من مسلمان سلیمانم، بلکه گفت: من مسلمان توام، ولی در این راه با سلیمان به سوی تو می‌آیم. از این روست که خداوند از این ماجرا به عنوان مسئله‌ای عظیم و عبرت‌آموز یاد می‌کند.

مولانا، در تشبیهی در رابطه با جمال یوسف و زنان مصری می‌گوید: اگر می‌خواهی عاشق شوی، عاشق خدا شو، تا ده برابر یا هفتصد برابر عوض‌یابی؛ همچون زنان مصر که عاشق یوسف شدند:

پوزبند وسوسه عشق است و بس      ورنه کی وسواس را بسته است کس  
عاشقی شو شاهد خوبی بجو      صید مرغابی همی کن جو به جو  
چون بیازی عقل در عشق صمد      عشر امثالت دهد یا هفتصد  
آن زنان چون عقلها درباختند      بر رواق عشق یوسف تاختند  
عقلشان یکدم ستد ساقی عمر      سیر گشتند از خرد باقی عمر  
اصل صد یوسف جمال ذوالجلال      ای کم از زن شو فدای آن جمال  
عشق بُرد بحث را ای جان و بس      کو ز گفت و گو شود فریادرس  
حیرتی آید ز عشق آن نطق را      زهره نبود که کند او ماجرا  
(مولوی، ۱۳۶۰، دفتر پنجم، ب ۳۲۳۵ به بعد)

مولوی در ادامه این اشعار می‌گوید: عشق مُهر خاموشی بر لب می‌نهد، چنان‌که شخص گویی اگر لب باز کند، گوهری از دهان او بیرون می‌پرد، و یا همای سعادت بر سر او نشسته که اگر تکانی بخورد، یا حرفی بزند آن مرغ پرواز می‌کند. بلقیس نیز مقام سلیمان و بالاتر از آن، وحدانیت خدا را دریافت و پادشاهی را رها کرد و ملازم سلیمان شد:

اصل صد یوسف جمال ذوالجلال      ای کم از زن شو فدای آن جمال

(همان، دفتر پنجم، ب: ۳۲۳۵)

زن‌ها با دیدن حضرت یوسف علیه السلام که مظهر جمال جمیل حضرت حق است ناگهان عاشق می‌گردند و از خود بی‌خود می‌شوند. مولانا می‌گوید: ای آنان که عقل و تدبیر شما از زنان کمتر است، فدای آن جمال گردید که او مظهر جمال حق است. آل فرعون و نمرود هیچ بهره‌ای از مظهر جمال ایزدی و فرستادگان الهی



نگرفتند، در حالی که همه مرد بودند. ولی بلقیس که یک زن بود با تدبیر صحیح از مظهر جمال به صاحب جمال رسید و با حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام به کوی او بشتافت و مورد عنایت حق قرار گرفت و در قرآن کریم از او به خوبی یاد کرد.

### نمونه‌هایی از مقامات معنوی زنان

اساس مقامات معنوی که کشف و شهود و رسیدن به حقیقت است از راه تزکیه نفس و اخلاص به دست می‌آید و از این راه است که خود را مظهر تجلیگاه اسماء الهی قرار می‌دهد. نکته دیگر اینکه چون راه رسیدن به معارف الهی دشواری‌هایی دارد، هر سالکی با همان استعداد خود راهی را انتخاب نموده و در آن مسیر از خدای خود مدد می‌جوید. این راه برای همه باز است؛ چه زن باشد و چه مرد. در باب درک معارف و گرایش‌های قلبی به آن، سخن از حجم مغز نیست، بلکه سخن از گرایش قلبی است، در حالی که گرایش قلبی و ظرافت گرایش در زن بیش از مرد است. و اینکه زن زودتر گریه می‌کند به خاطر آن است که دستگاه پذیرش او ظریف‌تر و عاطفی‌تر از مرد است و مهم‌ترین راه، ذکر و یاد خداوند است که انعطاف‌پذیری، مقدمه آن است. و در این مقام، اگر زن‌ها زودتر از مردها لبیک نگویند دست‌کم همصدا خواهند بود.

مولوی در این‌باره اشاره لطیفی دارد؛ می‌گوید: زن بر عاقلان غلبه دارد، اما جاهلان و کسانی که سختی دل دارند بر زن غلبه می‌کنند. وی می‌گوید: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که همه عالم شیفته گفتار او بودند، دوستدار صحبت با همسر خویش بود:

آنک عالم بنده گفتش بدی  
کلّینی یا حمیرا می‌زدی  
ظاهراً بر زن چون آب ار غالبی  
باطناً مغلوب و زن را طالبی  
اینچنین خاصیتی در آدمی است  
مهر حیوان را کم است، آن از کمی است

\*\*\*

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان	غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان
باز بر زن جاهلان غالب شوند	کاندر ایشان خوی حیوان است بند
کم بودشان رقت و لطف و وداد	زانک حیوان است غالب بر نهاد
مهر و رقت وصف انسانی بود	خشم و شهوت وصف حیوانی بود
پرتو حق است آن معشوق نیست	خالق است آن گوئیا مخلوق نیست

(همان، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۷ به بعد)

### مادر، مظهري از صفات خداوند

مولانا، در بعد دیگر از معنویت زن در اشعارش، به مقام والا و معنوی مادر پرداخته است. مادر در اشعار مولانا، مظهري از صفات خداوند است و خداوند در بسیاری از صفات خود در وجود مادر تجلی کرده و او را مظهر امنیت، رحمت، عطف، محبت و ربوبیت خود قرار داده است. در ذیل، به نمونه‌هایی از آن اشاره

می‌گردد:

### الف. مادر مظهر امنیّت

مادر مظهر پناهگاه و امنیت برای کودک است. طفل پناهی جز مادر نمی‌شناسد؛ حتی در حال خشونت و سیلی خوردن از مادر، باز هم رو به او می‌آورد و دست به سویش دراز می‌کند و از او کمک می‌جوید؛ چنان‌که همه انسان‌ها نسبت به خداوند این‌گونه‌اند. انسان در تمام حوادث تلخ و شیرین و در تنگناها از همه دل بریده به او رو می‌آورد. مولانا، این معنی را در قالب سخن خداوند که به وسیله وحی دل با موسی علیه السلام گفته است بیان می‌دارد.

گفت موسی را به وحی دل خدا	کای گزیده دوست می‌دارم تو را
گفت چه خصلت بود ای ذوالکرم	موجب آن تا من آن افزون کنم
گفت چون طفلی به پیش والده	وقت قهرش دست هم در وی زده
خود نداند که جز او دّیّار هست	هم ازو مخمور هم از اوست مست
مادرش گر سیلی‌ای بر وی زند	هم به مادر آمده بر وی تند
از کسی یاری نخواهد غیر او	اوست جمله شرّ او و خیر او
خاطر تو هم ز مادر خیر و شر	التفاتش نیست جاهای دگر

(مثنوی، دفتر چهارم، ب: ۲۹۲۱ به بعد)

### ب. مادر مظهر محبّت

مولانا، در کلیات شمس غزل عرفانی زیبایی دارد که در آن مظهر حبّ الهی را در وجود مادر به نمایش می‌گذارد. وی ماجرای به دریا انداختن حضرت موسی علیه السلام و هراسان بودن مادر او، الهام خداوند به او که موسی علیه السلام را به تو بازمی‌گردانم، و همچنین نگرفتن حضرت موسی علیه السلام پستان دایگان دیگر را، به محبّت ازلی

خداوند پیوند می‌دهد و یادآوری می‌کند که عشق بنده باید «خالصاً لوجه‌الله» باشد و به دیگری توجه نکند؛ زیرا مقتضای نخست چنین است:

دوش چه خورده‌ای دلا راست بگو نهان مکن

کان تو بدیده روی من، روی به این و آن مکن ...

شیر چشید موسی از مادر خویش ناشتا

گفت که مادرت منم میل به دایگان مکن.

(مولوی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۱۲۲)

از سوی دیگر، مولانا به عشق و محبت الهی که فطری هر انسان است اشاره دارد. محبت مادر نیز در نهاد و فطرت هر انسانی وجود دارد؛ چنان‌که محبت مادر دارای نشانه‌هایی است که در میان جمعی از مادران، چراغ او به فرزند می‌درخشد و فرزند از میان همه رو به مادر می‌آورد؛ همان‌گونه که حضرت موسی علیه السلام در میان آن همه دایگان، پستان هیچ کدام را به دهان نگرفت:

ضعیف است در قرص خورشید چشمت

ولی می‌دهد بر شعاعش گدایی

کجا عشق ذوالنون کجا عشق مجنون

ولی این نشان است از کبریایی

چو موسی که نگرفت پستان دایه

که با شیر مادر بُدش آشنایی

ز صد گور بگذشته مجنون و بو کرد

که در بوشناسی بُدش روشنایی

چراغی است تمییز در سینه روشن

رهاند تو را از فریب و دغایی

بیاورد بویس سوی گور لیلی

ببزد نعره و اوفتاد از تفایی

(کلیات شمس، غزل ۳۳۳۶، ص ۱۲۳۶)

مولانا، در تشبیهی دیگر، مهر و محبت مادر به فرزند را، مظهر محبت خداوند به بندگان می‌داند و می‌گوید: وقتی که بندگان خطاکار توبه کنند و از سر پشیمانی ناله سر دهند، عرش الهی چنان از ناله آنان می‌لرزد که مادر به فرزند خویش. از این رو، خداوند این بندگان را می‌گیرد و آنها را از منجلاب گناه به عالم بالا می‌کشد:

توبه آرند و خدا توبه‌پذیر	امر او گیرند و او نعم الامیر
چون برآرند از پشیمانی حنین	عرش لرزد از انین المذنبین
آنچنان لرزد که مادر بر ولد	دستشان گیرد به بالا می‌کشد
کای خداتان وا خریده از غرور	نک ریاض فصل و نک رب غفور
بعد از ایشان برگ و رزق جاودان	از هوای حق بود نه از ناودان
چونک دریا بر وسایط رشک کرد	تشنه چون ماهی به ترک مشک کرد.

(مولوی، ۱۳۶۰، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۴ به بعد)

و باز در مثال دیگر رابطه مادر و فرزند را، همان نیروی نهفته در درون انسان می‌داند که فطرتاً عاشق و معشوق است و بنده در عشق رسیدن به خدای معشوق همیشه در سوز و گداز است و مشتاق آغوش مشفقانه حق. کما اینکه اصطلاح

عامیانه «بچه برای آغوش مادر می‌میرد» شدت اشتیاق را نشان می‌دهد و شدت اشتیاق بنده به رحمت الهی ممتثل می‌شود:  
همچو فرزند که اندر بر مادر می‌رد

در بر رحمت و بخشایش رحمان می‌رم

(مولوی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۱۰)

و باز می‌گوید:

زاده است مرا مادر عشق از اول صد رحمت و صد آفرین بر مادر باد

(همان، ج ۸، ص ۷۶)

عشق است طریق راه پیغمبر ما ما زاده عشق و عشق شد مادر ما

(همان، ج ۸، ص ۸)

### ج. مادر مظهر ربوبیت گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مولانا، چنان محو نقش تعلیمی و تربیتی مادر شده است که حتی توجه نمی‌کند طفل از طریق کسانی دیگر سخن گفتن بیاموزد. از همین دیدگاه است که «نفس کلی» هم که سبب گویاشدن انسان می‌گردد در تصویر مادر آشکار می‌گردد:

نشانت که جوید که تو بی‌نشانی مکانت که یابد که تو بی‌مکانی

مدهای جانت همه ز آسمان است از این سو رسیدی، از آن سو روانی

خنک آن زمانی که ساقی تو باشی بریزی تو بر ما قدح‌های جانی

چه‌ها می‌کند مادر نفس کلی که تا بی‌لسانی بیاید لسانی

(مولوی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۴۱، غزل ۳۳۴۸)

مولانا در مثنوی نیز تمثیل‌هایی در آموزش حیوانات (از قبیل: آب خوردن، بال‌زدن و مانند آن) برای فرزندش بیان داشته است. وی همچنین به نقش تربیتی مادر اشاره می‌کند؛ به اینکه یک انسان موحد و مطیع و یک انسان شقی و نافرمان، هر دو، می‌توانند متأثر از تربیت مادر باشند. مولوی در مورد اشقیاء می‌گوید:

هم ز آتش زاده بودند آن فریق  
جزءها را سوی کل آمد طریق  
آتشی بودند مؤمن سوز و بس  
سوخت خود را ز آتش ایشان چون خس  
آنک بودش اُمُّه الهاویه  
هاویه آمد مر او را زاویه  
مادر فرزند جویای وی است  
اصلها مر فرعها را در پی است  
(مولوی، ۱۳۶۰، دفتر یکم، ب ۸۷۷ به بعد)

#### د. مقام قدسی مادر

مولانا در این قسمت با اشاره به مضمون آیات قرآن کریم و الهام گرفتن از آنها، می‌گوید: زحمات مادر در پیشگاه خداوند از اجر و مزد خاص برخوردار می‌باشد. سپس به حدیث پیامبر ﷺ (الجنة تحت اقدام الامهات) اشاره می‌کند و می‌گوید:

ننگرم در تو، در آن دل بنگرم      تحفة او را آر، ای جان بردرم

با تو او چون است هستم من چنان      زیر پای مادران باشد جنان

(همان، دفتر پنجم، ب ۸۸۵)

بنابراین، همان‌گونه که قرآن و عرفان آمیخته به هم بوده و از یکدیگر جدایی ندارند، اندیشه مولانا، در بعد معنوی و مقام قدسی مادر نیز برگرفته و الهام‌بخش از قرآن کریم است و سنت نبوی که معنای قرآن است نیز در عرفان مولانا ظهور کرده است. بدین روی، نشانه‌های وجود یک مادر که به مظهرهای گوناگون خداوند در بیان مولانا بیان گردید، و حقیقت و اسرار آن در کلام وحی، به خوبی ابعاد وجودی و معنوی مادر را بازگو کرده است.

مولوی در داستان غرق شدن کشتی و به جای ماندن طفلی شیرخوار اینچنین

می‌گوید:

مادران را دأب من آموختم      چون بود لطفی که من افروختم

صد عنایت کردم و صد رابطه      تا ببیند لطف من بی‌واسطه

در اینجا مولوی بیان می‌دارد که چگونه عوامل مختلف طبیعت باید دست به دست هم بدهند تا جایگزین وجود یک مادر گردند و به عبارتی دیگر، زحمات مادر را برمی‌شمرد:

گفت حق آن طفل را از فضل خویش      موج را گفتم فکن در بیشه‌اش

بیشه پر سوسن و ریحان و گل      پردرخت میوه‌دار خوش اکل

بسترش کردم ز برگ نسترن      کرده او را ایمن از صدمه فتن

چشمه‌های آب شیرین زلال      پروریدم طفل را با صد دلال

صد هزاران مرغ مطرب خوش صدا      اندر آن روضه فکنده صد نوا



گفته من خورشید را کو را مگز      باد را گفته بر او آهسته وز  
زین چمن ای دل مبر آن اعتدال      پنجه پهن بر این روضه ممال  
حاصل آن روضه چو باغ عارفان      از سموم و صرصر آمد در امان  
یک پلنگی طفلکان نوزاده بود      گفتم او را شیر ده طاعت نمود  
پس بدادش شیر و خدمتهاش کرد      تا که بالغ گشت و رفت و شیر مرد

(همان، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۸ به بعد)

در قرآن کریم، از مادر به عنوان مظهر خالقیت نیز یاد شده است که در سازمان‌دهی جنین در رحم نقش دارد. محیی‌الدین عربی در این باره بیانی زیبا دارد: ذات اقدس اله، منزّه از آن است که بدون مجالی و مظهر مشاهده شود. و هر مظهري که جامع اسماء و اوصاف الهی باشد، بهتر خدا را نشان می‌هد. و زن در مظهریت خدا کامل‌تر از مرد است؛ زیرا مرد فقط مظهر قبول و انفعال الهی است؛ چون مخلوق حق است. و زن گذشته از آنکه مظهر قبول و انفعال الهی است، مظهر فعل و تأثیر الهی نیز می‌باشد.

(قیصری، بی تا، فص محمدی، ص ۴۷۷)

## نتیجه

همان‌گونه که قرآن کریم ذکوریت و انوئیت را در مقامات معنوی و اوصاف انسانی دخیل نمی‌داند و راه را برای همگان یکسان می‌بیند، نظر عرفان اسلامی نیز در این مورد الهام گرفته از فرهنگ اسلامی و قرآنی است که هیچ‌گونه مقام انسانی را منوط به نوع و جنس نمی‌کند و آن را در تکامل دخالت نمی‌دهد.

بنابراین، مصداق آیه کریمه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰) مقام انسانیت بوده و تمامی آنها ایمان راسخ و اعتقاد کامل به مبدأ فیاض دارند و زمینه فیوضات خاصه الهی در وجودشان بیشتر است، و این زمینه تجلی فیض الهی را فراهم می‌گرداند. انوار قدسیه الهی هر گاه از مبدأ فاعلی ظاهر گردد، در مبدأ قابلی هر وجودی که توان تابش آن را داشته باشد و زمینه آن را فراهم کرده باشد بر آن تجلی کرده و به منصفه ظهور می‌رسد.

در میان عرفا می‌توان از مولوی نام برد که در اشعار خویش به نکاتی پیرامون مقامات معنوی زنان نامدار (مانند حضرت مریم و آسیه) اشاره کرده است و تحت تأثیر فرهنگ غنی قرآنی به نکوداشت فضایل اخلاقی و عرفانی این‌گونه زنان پرداخته است.

## منابع

\* قرآن کریم.

۱. شرح نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ترجمه محمد تقی جعفری؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴.
۲. شمس‌الدین محمد؛ دیوان حافظ؛ تهران: نشر اخلاق، ۱۳۵۱.
۳. قیصری، داوود بن محمود؛ شرح فصوص قیصری، قم: نشر بیدار، [بی تا].
۴. موسوی خمینی، روح‌الله؛ دیوان اشعار؛ [بی جا]: [بی نا]، خرداد ۱۳۷۲.
۵. مولوی، جلال‌الدین محمد؛ فيه ما فيه؛ تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر؛ چ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۶. \_\_\_\_\_؛ کلیات شمس؛ تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
۷. \_\_\_\_\_؛ کلیات شمس؛ تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چ سوم، ۱۰ جلد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۸. \_\_\_\_\_؛ مثنوی معنوی؛ تصحیح رینولدالین نیکلسون، چ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.